

## تقسیم پست‌ها بر اساس لیاقت

در شماره پیش؛ نظرات دور از حقیقت  
و رفتار غیر انسانی ملت‌های بزرگ جهان  
را در مورد آزادی سیاسی بمعنی نخست  
(آزاد بودن افراد در تصدی مقامات) دیدیم  
و اینک نظر عمیق اسلام را در این باره  
مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اسلام، برخلاف ملت‌های متمدن زمان خود، که دیواری به عظمت دیوار چین، میان افراد بشر، پدید آورده، آنها را در دائره محدود نظام فاسد طبقاتی، محبوس کرده و از شکفته شدن استعدادها و بروز لیاقتها و شایستگی‌ها جلو گیری مینمودند، معتقد است هیچگونه مرزی که مانع رشد افکار و پرورش استعدادها باشد میان افراد بشر وجود ندارد، همه باهم برادر و برابرند و میتوانند از مزایای سیاسی و اجتماعی کشور اسلامی طبق لیاقت و شایستگی خود بهره‌مند گردند، و ملاک برتری تنها در شایستگی و فضیلت ذاتی خلاصه میشود (۱). این مساوات همه‌جانبه‌ای که اسلام آورده است، شامل برابری در « اصل انسانیت، مساوات در « حقوق و تکالیف» و برابری در « داوری و اجرای قوانین» است که توضیح آن از عهده این مقاله بیرون است.

بنابراین، از اسلامیکه بر اساس برابری همه‌جانبه و عدالت، استوار است، چگونه میتوان، انتظار داشت که مانند رومیها و یونانیها و هندیها و ایران قدیم، گروه انگشت شماری را تنها باین دلیل که از « سینه» خاص، و یا از طبقه خاص « کاست» هستند، بر سایر مردم، ترجیح دهد و پست‌های حساس مملکت و مشاغل مهم کشور را مخصوص آنان سازد و آنها را از همه گونه حقوق و مزایای زندگی و شغل‌های سیاسی و اجتماعی بهره مند نماید ولی سایر

(۱) یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم (سوره حجرات آیه ۱۳) پیغمبر اسلام فرمود: «الناس سواسية کاستان المشط» (من لا یحضره الفقیه).

افراد جامعه را که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند، از بسیاری از مزایا و حقوق انسانی محروم سازد!

در کشور اسلامی، عزیزان بلاجهت و صاحبان زوروزور، تنها باین جهت که از خانواده هزارفامیل و یا از طبقات ممتاز مملکتند! نمیتوانند پستهای حساس کشور و مهم امور را بخود اختصاص داده فعال مایشاء باشند! مملکت اسلامی مال تمام مردم است و همه آحاد ملت، در پی‌ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی آن سهیمند و در تب تصدی مناصب اداری و غیره بروی همه بازخواهد بود.

### داستانی از قرآن

قرآن مجید، برای تفهیم اصل یاد شده، در ضمن داستان ملل گذشته آورده است: بنی‌اسرائیل، از پیغمبر خود «سموئیل» درخواست کردند: فرمانروائی برای آنها انتخاب کند تا در اثر بکار بستن نظرات و اوامر واقع بینانه‌اش، بتوانند، عزت از دست رفته را بازیافته، روزگار بخوشی و کامرانی بگذرانند.

سموئیل، بآنها خبر داد که خداوند، شخصی بنام «طالوت» را که از هر نظر شایستگی فرمانروائی را داراست برای تصدی این مقام، برگزیده است.

مردم بخیال اینکه فرمانروای يك جمعیت، بایستی از فامیل بزرگ و خاندانی سرشناس و از طبقات متمول و پولدار باشد، زبان باعتراض گشوده گفتند: «انی یكون له الملك علينا نحن احق بالملك منه ولم یؤت سعة من المال» (۱) چگونه اومیتواند بر ما امیر و فرمانروا باشد و حال آنکه ما از لحاظ حسب و نسب از او برتر و در امر فرمانروائی از او سزاوارتریم او که نه مال فراوانی دارد و نه از خانواده معروف و سرشناسی است!؟

سموئیل، در پاسخ آنها همان اصل شایستگی و لیاقت ذاتی را پیش کشید و گفت: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم» (۲) خدا او را بجهت شایستگی جسمی و روحی (داشتن دانش فراوان و اندامی نیرومند) از میان شما به سمت فرمانروائی برگزیده است.

بدیهی است که ازدودمان بزرگ بودن، و ثروت فراوان و سرشار داشتن، برای آدم کم خرد و فرومایه و کج فهمی که اداره امور و تدبیر مملکت، نمیدانند، سودی نخواهد داشت.

طالوت گرچه از خانواده ای گمنام و فقیر است ولی دارای کفایت و لیاقت است و بخوبی از عهدۀ اداره کارها برمیآید (۳)

(۱-۲) سوره بقره آیه ۲۴۶

(۳) تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۴۷ - بحار الانوار ج ۱۳ ص ۴۳۵ - تاریخ یعقوبی

و نیز در داستان حضرت یوسف آمده است: هنگامیکه ملک او را از زندان آزاد کرد و بخاطر مقام علمیش، مورد تقدش قرار داد، باو پیشنهاد نمود: هر منصبی را که بخواهد، ملک او را بآن منصب خواهد رسانید.

یوسف منصب خزانه داری، رامی پذیرد و علت پذیرش آن منصب خطیر را در آن روزگار سختی که ملت مصر در پیش داشت، همان شایستگی و لیاقت ذاتی خود برای اداره آن منصب، معرفی میکند «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیهم (۱) خزانه های این سرزمین را بمن بسپار، زیرا من حافظ اموال، و دانای بامورم».

بطوریکه میدانیم، منصب خزانه داری بیش از همه چیز، بدو موضوع نیازمند است: امانت - دانش یوسف نیز همین دو چیز را ضمن بیان شایستگی خود بیان داشت، نه افتخار به نسب و بودن از خانواده پیغمبری چون یعقوب، و این خود میرساند: در کشوری که آزادی و مساوات، حکومت کند، افراد شایسته و کاردان، تنها با تکیه شخصیت ذاتی خود، نمیتوانند هر پست و مقامی را که بخواهند، اشغال نمایند و لو آنکه آدم گمنام و برده تازه از زندان آزاد شده، ای مانند یوسف، باشند.

### استخدام افراد شایسته

اسلام، برای آنکه اداره امور مملکت، بدست افراد نالایق و بی کفایت نیافتد و افراد شایسته از رسیدن به مناصبی که اهلیتش را دارند، محروم نمانند، به رئیس دولت و یا هر مقام مسئولی که میخواهد کارمندان را استخدام نماید، دستور میدهد:

۱- هر گاه افراد شایسته تری برای تصدی مقام و قبول مسئولیتی، در کشور اسلامی وجود داشته باشد، حکومت اسلامی حق ندارد افراد کم قابلیت را بر آنها مقدم نماید.

پیغمبر اسلام فرمود: «من استعمل رجلاً علی عصابة و فیه من هو ارضی الله منه فقد خان الله لرسوله و المؤمنین (۲) هر گاه مقام مسئولی، کسی را بر جمعی فرمانروا سازد، که در میان آنها افراد شایسته تر از او وجود داشته باشد، او بخدا و پیغمبر و مؤمنان، خیانت ورزیده است».

بدیهی است چنانچه حکومت اسلامی افراد نالایق و بی کفایت را بر افراد شایسته و با فضیلت، مقدم نماید، اینکار نه تنها چرخ نظام سیاسی و اجتماعی کشور را فلج خواهد کرد، بلکه دیری نخواهد پایید که مملکت دچار کمبود شخصیت های با ارزش و با کمال خواهد شد و

(۱) سوره یوسف آیه ۵۵

(۲) حقوق الانسان ص ۲۲ بیهقی درسین خود نظیر این روایت را آورده است «من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیه من هو اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و المسلمین» (نظام الحکم و الادارة فی الاسلام ص ۳۰۲)

مغزهای روشن و قابل استفاده از کشور فرار خواهند نمود.

علی علیه السلام در این زمینه فرمان میدهد: «ولا تقبلن فی استعمال عمالك و امرائك شفاعة الاشفاعة الكفاة والامانة (۱)»: در استخدام کارمندان و فرمانروایان، شفاعت و وساطت کسی را مهذیر؛ مگر شفاعت شایستگی و امانت داری خود آنها را.

معنی این کلام امام، اینست که کارمندی دولت، شایستگی ذاتی میخواید، نه آنکه حکومت اسلامی تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار گیرد و نتواند در مقابل توصیه‌ها و وساطت‌های افرادی نفوذ مقاومت کند، در نتیجه با استخدام افراد بی کفایت، مصالح عمومی رادر معرض خطر قرار دهد.

۲- فرمانروای مسلمین، باید توجه داشته باشد، کسانی که میخوایند با اشغال نصاب اداری روح آزمندی و خودپسندی و جاه‌طلبی خود را اقناع کنند و از این رهگذر بمقاصد شوم و اهریمنانه خود نائل گردند، از استخدام آنها خود داری نماید زیرا بطوریکه معلوم است آنها کارمندی دولت را برای خدمت بخلق و ملت، نمیخواهند بلکه تنها انگیزه آنها در اینکار، عملی-ساختن منظوره‌های شیطانی و سوء استفاده از بیت المال ملت است.

پیغمبر اسلام، در این زمینه فرموده است: «بخدا قسم کسی که از مادر خواست تصدی

مقامی کند و یا حریص بر آن باشد؛ بخواسته او ترتیب اثر نخواهیم داد» (۲)

علی علیه السلام، در تمام دوران حکومت چند ساله‌اش، از این سیاست عاقلانه و دنیا-پسند، پیروی مینمود. «دینوری» در جلد اول «تاریخ الخلفاء» مینویسد: «بعد از آنکه برای طلحه و زبیر، معلوم شد که علی ابن ابیطالب آنها را بهیچوجه بعنوان فرمانروا انتخاب نخواهد کرد، در گوشه و کنار، آنحضرت، گله و شکایت را آغاز کردند، سخنان آنان، به علی رسید، آنحضرت عبدالله بن عباس را فرا خواند و با او در این باره به مشورت پرداخت، ابن عباس باو گفت: نظر من اینست که چون آنها علاقمند به فرمانروائی هستند، زبیر را در بصره و طلحه را در کوفه فرمانروا ساز، آنها که نسبت بتوازی و ابن عامر نسبت به عثمان، نزدیکتر نیستند علی علیه السلام خندید و گفت: وای بر تو آخر در بصره و کوفه مردمی زندگی میکنند، مال و ثروتی وجود دارد، هر گاه آنها (طلحه و زبیر) زمام امور را در دست بگیرند، افراد نادان را باطمع بخود متوجه خواهند کرد و بینوایان را تحت شکنجه قرار خواهند داد و توانگران با نیرو و قدرت پیروز خواهند شد، چنانچه من کسی را بخاطر نفع و ضررش استخدام میکردم، هر آینه می‌بایست معاویه را برای اینکار برمیگزیدم، و اگر علاقه شدید آنها را نسبت به فرمانروائی بر مردم احساس نمیکردم؛ چه بسا ممکن بود آنها را استخدام نمایم (۳) در شماره آینده نباله این بحث خواندنی را مطالعه خواهید کرد.

(۲-۱) - نظام الحكم والادارة فی الاسلام ص ۳۰۱-۳۰۲

(۳) الامامة والسياسة ج ۱ ص ۵۲